آیت‌الله‌العظمی سیدنورالدین هاشمی شیرازی در جمع اعضای حزب برادران در مسجد وکیل شیراز

روایتی دیگر از زمینه‌ها و پیامدهای اختلاف حزب برادران شیراز با دولت دکتر محمدمصدق

مصدق و اطرافیانش عامل سقوط نهضت ملی

■ دکتر غلامحسن اسکندری

در مورخه ۱۳۹۴/۷/۱۴مقالی با موضوع رویکرد حزب برادران شیراز به دولت دکتر مصدق در صفحه تاریخ «جوان» منتشر شد که بازتاب‌هایی نمایان یافت. از جمله این بازتاب‌ها، نقدی است که درباره برخی فرازهای آن مقاله، از سوی مؤسسه اندیشه و بصیرت شیراز به دست ما رسید که متن آن در ادامه می‌آید. «جوان» این نقد را در تکمیل و تتمیم آن مقاله تلقی و از ارسال آن توسط این مؤسسه محترم، سپاسگزاری می‌کند.

■■■

احتراماً مطلبی در صفحه ۹ شماره ۴۶۴۴ آن مطبوعه محترم به تاریخ سه‌شنبه ۱۴ مهرماه ۱۳۹۴ با عنوان «مصدق می‌خواهد به زور سرنیزه و قلدری حکومت کند» منتشر شده است که در آن، گوشه‌ای از زندگی و زمانه آیت‌الله العظمی مرحوم سیدنورالدین حسینی الهاشمی شیرازی مورد مداقه قرار گرفته است. لیکن گردش قلم در این نوشته به‌گونه‌ای است که خواننده پس از مطالعه مطلب مذکور، در تشخیص خط فکری نگارنده محترم دچار تردید می‌شود و به واقع نمی‌توان تعیین نمود که مقاله فوق در مقام تأیید کدام یک از جریان‌های فکری و کنشگران عملیاتی آن مقطع تاریخی است. تشتتی که در این نوشته مشاهده می‌شود، در پایان خواننده را با این سؤال تنها می‌گذارد که بالاخره نتیجه این مقاله چیست؟ به طور مثال از یک طرف اقدامات آشوب‌افکنانه مدافعین جبهه ملی در ایجاد اغتشاش در شهر شیراز و اهانت به مقدسات به نمایش گذاشته می‌شود و از طرف دیگر در انتهای مقاله در اقدامی عجیب اینگونه نتیجه گرفته می‌شود که «آنچه از نظرتان گذشت، داستان پشت کردن یکی از احزاب مذهبی ایران به دکتر مصدق و در نگاهی کلی‌تر نهضت ملی ایران بود که به سهم خود، موجب تضعیف جناح مذهبی این نهضت و در نهایت شکست محمد مصدق شد.» گویی نویسنده محترم جملاتی را که خود در سطور قبل نوشته‌اند فراموش نموده‌اند.

الغرض، پس از تشریف فرمایی مقام معظم رهبری به شیراز در سال ۱۳۸۷، تأییدات صریح ایشان از مرحوم سید نورالدین حسینی الهاشمی جمعی از جوانان شیراز ـ که در مؤسسه فرهنگی، پژوهشی اندیشه و بصیرت فعالیت می‌نمودند ـ را ترغیب نمود که تحقیقات مفصلی را در مورد این شخصیت مذهبی، علمی، سیاسی و تاریخی ساماندهی نمایند. در این دیدار مقام معظم رهبری در مورد آیت‌الله شیرازی فرمودند:

«بخصوص در سال‌هایی که حاج سیدنورالدین، روحانی شجاع، سازمانده، فعال و زمان‌شناس وارد میدان بود، حزب توده را شاید تشویق هم کردند برای پنجه انداختن با این روحانی. چون که می‌دیدند زمینه نفوذ روحانیت و دین در این شهر زیاد است... مرحوم سیدنورالدین حسینی، در همین شهر شیراز عضو سفارت بیگانه را - که به مقدسات مردم اهانت کرده بود - خواباند و با دست خودش به او شلاق زد و حد الهی را جاری کرد و با دستگاه جبار، با شجاعت تمام به مبارزه سیاسی و اجتماعی برخاست.»

این جملات سرآغاز یک تحقیق مفصل بود که ابتدا گمان می‌کردیم حداکثر در عرض یک سال به نتیجه خواهد رسید اما متوجه شدیم که متأسفانه تاریخ در مورد ایشان که بحق مهم‌ترین چهره سیاسی سده اخیر شیراز می‌باشند و تمامی علمای مبارز مابعد ایشان بر خوان گسترده کادرسازی ایشان نشسته‌اند، بسیار کوتاهی کرده و هیچ گونه مطلبی که درخور ایشان باشد وجود ندارد. یکی دو منبع موجود هم آنقدر ناقص بودند که تنها برای ایجاد شناخت اولیه از ایشان مفید بود. در اثنای این کوتاهی تاریخی، که دست مغرضین و معاندین را به وضوح می‌توان در آن دید و ان‌شاءالله در موعدی مناسب از این دسته که در مقاطعی از تاریخ قبل و بعد از انقلاب دستی وسیع بر آتش اتفاقات شیراز داشته‌اند سخن خواهیم گفت، تحریفات تاریخی بسیاری در مورد ایشان به وجود آمده و در سطح وسیعی منتشر شد. اینگونه بود که جوانان مؤسسه اندیشه و بصیرت شیراز تاکنون نزدیک به شش سال در اطراف این شخصیت بزرگ و شناخته نشده به تحقیق وسیع پرداخته و به توفیق الهی موفق به جمع‌آوری اسناد بسیار و مصاحبه با جمع کثیری از مخالفین و موافقین هم دوره ایشان شده‌اند که ان‌شاءالله در اولین فرصت و پس از تدوین و تحلیل مطالب گردآوری شده، منتشر می‌شود و غبار را از چهره درخشان این عالم سازمان‌ده و زمان‌شناس خواهد زدود.

نکته بسیار مهمی که در تحلیل‌های تاریخی باید بدان توجه ویژه نمود و بدون آن تحلیل‌های تاریخی مخدوش خواهند بود آن است که نمی‌توان برای تحلیل حوادث تاریخی در گذشته، از شرایط و معیارهای امروزی استفاده نمود. در مورد آیت‌الله شیرازی باید دانست که ایشان به لحاظ مبانی اندیشه معتقد به اندیشه مشروطه مشروعه بوده‌اند. در این نوع تفکر که ماحصل مبارزات نهضت مشروطیت و مورد توافق همه علمای مشروطه بوده است، سلطنت مهم‌ترین رکن انسجام اجتماعی و حفاظت از آن ضامن بقای کشور است. در آن مقطع هیچ جایگزینی برای سلطنت تصور نمی‌شده و حتی در نهضت نفت نیز هدف، مبارزه با استکبار خارجی بوده است و نه استبداد داخلی. بوسیدن دست ثریا همسر محمدرضاشاه توسط دکتر محمد مصدق نیز نمادی از پذیرش سلطنت توسط رهبر جبهه ملی بوده است. این اندیشه تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که حضرت امام (درود و رحمت جوشان و بی‌پایان خدا بر روح بلند ایشان باد) طرحی نو درانداختند، بر ذهن قاطبه مبارزین و سیاسیون حاکم بود. به ویژه طرفداران مصدق تا سال‌ها پس از ۱۵ خرداد نیز بر همین عقیده بودند و تا چند روز قبل از پیروزی انقلاب نیز بر شعارهای «قانون اساسی قدیم» و «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» اصرار داشتند. اما از عجایب روزگار آن است که همین افراد و دنباله‌های آنان در شیراز و استان فارس، آیت‌الله شیرازی را به جرم اعتقاد به این اندیشه، آن هم در دوران آیت‌الله شیرازی، مورد عتاب قرار می‌دهند.

شرایط سیاسی ایران در آن روزها به گونه‌ای بود که چون آلترناتیوی برای سلطنت مدنظر نبود، مبارزه با سلطنت برابر بود با سپردن مملکت به دست ابرقدرت‌های حاکم در ایران که هم پایگاه اقتصادی داشتند، هم در بین سیاسیون نفوذ داشتند و هم دربار و وزرا را در کنترل خود داشتند. حوادثی مثل غائله خودمختاری آذربایجان و شورش کارگری اصفهان در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ به سیاسیون و مذهبیون بابصیرت اثبات کرده بود که هرچند مدل حکومتی مبتنی بر مشروطه (سلطنتی) ایرادات فراوانی دارد، اما در شرایط تاریخی آن زمان و با وجود مبارزاتی که در عمق جامعه ایران علیه استکبار خارجی در شرف قوام گرفتن بود، مبارزه با دربار هم معنایی جز فروپاشی ایران و تبدیل آن به ایرانستان نخواهد داشت، یعنی درست همان بلایی که بر سر امپراتوری عثمانی و بعدها اتحاد جماهیر شوروی آمد. لذا انتخاب سطح مبارزه، شیوه مبارزه و هدف مبارزه نیاز به بصیرت بسیار داشت. از طرفی، مصدق که مبارزه خود را علیه انگلیس ساماندهی کرده بود این امید را داشت که بتواند در این مبارزه نفسگیر از کمک امریکا بهره گیرد و مرحوم آیت‌الله شیرازی این انحراف را از همان ابتدا تشخیص داد و بر روی منبر آن را افشا نمود که «امریکا و انگلیس ندارد. سگ زرد برادر شغال است». آیت‌الله شیرازی که از ابتدای نهضت نفت تمام تلاش خود را برای تقویت این نهضت مقدس ضدانگلیسی به کار بسته بود و حتی اولین اوراق قرضه ملی دولت دکتر مصدق در شیراز را شخص ایشان خریداری نموده بود، به وضوح می‌دید جریاناتی در این نهضت که با خون مقدس مردم مسلمان ایران نضج گرفته است دست به کارند که تنها نام استکبار را از انگلستان کهنه و رو به ضعف به امریکای جوان و رو به رشد تغییر دهند و این دور زدن مردم و خیانت به خون مقدس شهدای نهضت نفت بود. عملکرد مصدق و اطرافیان هم روز به روز شک و شبهه را از اهل تحلیل مرتفع می‌کرد و در نهایت هم دیدیم که با همه تلاش‌های آیت‌الله کاشانی، مصدق و یاران جبهه ملی‌اش راه خود را کاملاً جدای از جریانات مذهبی تعریف کرده بودند که این تقابل در نامه‌نگاری آخر ردوبدل شده بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، درست یک شب قبل از ۲۸ مرداد کاملاً مشهود است. بر هر تحلیلگر منصف تاریخی، فارغ از اینکه متعلق به کدام جریان فکری است، پوشیده نیست که عامل تضعیف نهضت نفت و جریان روحانیت نه انتقادهای منطقی و مستدل افرادی همچون آیت‌الله شیرازی، بلکه عملکرد اطرافیان مصدق و به ویژه سیدحسین فاطمی و همکارانش در روزنامه‌های جبهه ملی و همگنانشان در حزب توده بود.

همان گونه که بیان شد، حمایت آیت‌الله شیرازی از سلطنت به دلیل اعتقاد ایشان به اندیشه مشروطه مشروعه شیخ فضل‌الله نوری بود. اما پس از حوادث مابعد مرداد ۱۳۳۲ و مشخص شدن چهره جدید حکومت پهلوی، کم‌کم ایشان خط خود را از این اندیشه جدا کردند و تقابل‌های جدی با حکومت پیدا کردند که این مسئله همزمان بود با تشکیل ساواک و بعید نیست که فوت مشکوک و ناگهانی مرحوم سیدنورالدین (که به شهادت اطبای اطراف ایشان نشانه‌های مسمومیت از سیاه شدن زیر ناخن‌های ایشان قابل اثبات بوده است) نیز از اولین تحرکات حکومت پهلوی برای بازگرداندن سلطنت مشروطه به همان سلطنت مطلقه رضاشاهی، پس از فضای تک‌قطبی پسا ۲۸ مرداد بوده باشد. ایشان فضای بعد از ۱۵ خرداد را درک نکردند تا بتوان در مورد مواضع ایشان نظر دقیق تاریخی داد. اما عملکرد اهل بیت و یاران آن مرحوم و به ویژه فرزندان برومند آن بزرگوار، مرحوم آیت‌الله سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی و نیز یادگار حی ایشان حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمعزالدین حسینی الهاشمی، نوه‌های بزرگوار آن مرحوم همچون شهید سیدحمیدرضا و شهید سیدعلیرضا رضازاده و نیز شاگردان برومند و فاضل آن مرحوم همچون عمار انقلاب، آیت‌الله حاج عبدالرحیم ربانی شیرازی، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسین ساجدی و آیت‌الله بهشتی امام جمعه فعلی فسا نشان می‌دهد که مکتب سیاسی آیت‌الله شیرازی نه مکتب سازش، که مکتب برنامه‌ریزی استراتژیک بوده که بسته به شرایط زمان انتخاب می‌شده است.

چهره تابناک آیت‌الله سیدنورالدین حسینی الهاشمی آنچنان در تاریخ شیراز مشعشع است که به جرأت می‌توان گفت شیراز طی ۵۰ سال گذشته در حسرت رؤیت خورشید دیگری در همان سطح سوخته است و همه افراد بزرگ دیگری که پس از ایشان در شیراز ظهور یافته‌اند، ستارگان کهکشانی بوده‌اند که حول این خورشید می‌چرخیده‌اند.

بر هر تحلیلگر منصف تاریخی، فارغ از اینکه متعلق به کدام جریان فکری است، پوشیده نیست که عامل تضعیف نهضت نفت و جریان روحانیت نه انتقادهای منطقی و مستدل افرادی همچون آیت‌الله شیرازی، بلکه عملکرد اطرافیان مصدق و به ویژه سیدحسین فاطمی و همکارانش در روزنامه‌های جبهه ملی و هم‌گنانشان در حزب توده بود

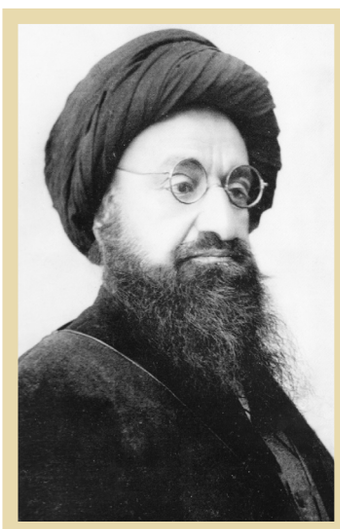

آیت‌الله العظمی سیدنورالدین هاشمی شیرازی

حمایت آیت‌الله شیرازی از سلطنت به دلیل اعتقاد ایشان به اندیشه مشروطه مشروعه شیخ فضل‌الله نوری بود. اما پس از حوادث مابعد مرداد ۱۳۳۲ و مشخص شدن چهره جدید حکومت پهلوی، کم‌کم ایشان خط خود را از این اندیشه جدا کردند و تقابل‌های جدی با حکومت پیدا کردند

در مورد علت تصمیم گیری و اقدام ایشان در جمع آوری و تشکیل اعضای حزب برادران در مسجد وکیل شیراز، در فرجام این مقال، جهت روشن شدن این مطلب، که چه چیز عامل شکست نهضت نفت بود، به بازبینی سخنان مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان در تاریخ ۱۲ آبان ۹۴ می‌پردازیم و سخن را به پایان می‌بریم:

«دولت مصدق که نفت را- منبع ثروت ملی کشور- از چنگ انگلیسی‌ها و از دست انگلیسی‌ها با کمک افرادی که بودند - مرحوم آیت‌الله کاشانی و دیگران- توانست خارج کند، یک اشتباه تاریخی انجام داد و آن تکیه به امریکا بود. در مقابلِ دشمنی انگلیس‌ها، فکر کرد باید یک پشتیبانی در عرصه بین‌المللی داشته باشد، این پشتیبان آن روز از نظر او امریکا بود؛ به امریکایی‌ها اعتماد کرد؛ امید او به امریکایی‌ها بود. از این خوش‌بینی و ساده‌اندیشی، امریکایی‌ها استفاده کردند، [کودتای] بیست‌وهشتم مرداد را به راه انداختند.

یک مأمور امریکایی با نام و نشان مشخص که کاملاً مضبوط [است] و ما می‌شناسیم، می‌دانیم - اسمش هم در تاریخ هست- بلند شد آمد اینجا؛ امریکایی بود، رفت در سفارت انگلیس یا در سفارت یک کشور غربی یا شاید هم کانادا مستقر شد و پولی را که آورده بود تقسیم کرد، افرادی را با خودش همراه کرد؛ عناصر و عوامل داخلی خائن هم وجود داشتند؛ کودتای بیست‌وهشتم مرداد را راه انداخت و همه زحماتی را که ملت ایران در ظرف دو سه سال - دوران ملی شدن صنعت نفت- کشیده بودند، بر باد داد. مصدق را هم گرفتند، بردند زندانی کردند و محمدرضای پهلوی را که از ایران فرار کرده بود، برگرداندند، به سلطنت نشاندند و ۲۵ سال از سال ۳۲ تا سال ۵۷ این ملت، زیر یوغ حکومت تحمیلی و وابسته پهلوی به انواع خفت‌ها، انواع فشارها، انواع سختی‌ها مبتلا شد؛...چقدر انسان‌ها کشته شدند، چقدر انسان‌ها زندان رفتند، چقدر انسان‌ها شکنجه شدند، در داخل کشور چه سیاست‌های خائنانه‌ای علیه ملت ایران انجام گرفت که همه در سایه حضور امریکایی‌ها و حضور دولت دست‌نشانده امریکایی‌ها در ایران [بود] و به‌خاطر اعتمادی که آن روز، آن آقا از روی ساده‌اندیشی به امریکا کرد».

نگاه

در پاسداشت سالروز عروج شهید عبدالحسین واحدی

از طایفه فتیان

■ تهمینه مهربانی

شهید عبدالحسین واحدی، یار همیشگی شهید نواب صفوی یکپارچه شور، غیرت و مردانگی بود. او که در برابر ستمگران همچون شیری غرّنده لرزه بر اندام نابکاران می‌انداخت، در برابر ستمدیدگان دستی نوازشگر و قامتی به تواضع خمیده داشت. در واژگان او تسلیم‌پذیری معنا نداشت و همواره با حمیت و غیرتی مثال‌زدنی خواهان عدالت بود و خادم محرومان.

این شهید بزرگوار در سال ۱۳۰۸ در شهر کرمانشاه و در خانواده‌ای اصیل و متدین به دنیا آمد. پدرش حاج‌سیدمحمدرضا مجتهدی قمی از بزرگان و علمای تراز اول کرمانشاه و ملجأ درماندگان بود. مادرش خانم آل‌آقا، زنی آگاه، بصیر و بسیار مؤمن بود، از همین‌روی خداوند به او شأن و جایگاه مادر دو شهید را داد، شهدایی که با خون خود برگ‌های زرینی را به تاریخ معاصر ایران افزودند و در کنار شهید نواب صفوی رهبر فکری و مکتبی فداییان اسلام برای احیای احکام اسلام و ارتقا و عزت مردم مسلمان تا پای جان ایستادگی کردند.

شهید عبدالحسین واحدی مقدمات دروس حوزوی را نزد پدر بزرگوار خویش آموخت و سپس برای ادامه تحصیل به قم و آنگاه به نجف رفت و در آنجا در سال ۱۳۲۵ با شهید نواب صفوی آشنا شد و شور و غیرت دینی او عبدالحسین را شیفته خود ساخت. آنها مدتی یار و مونس یکدیگر بودند تا روزی که شهید نواب صفوی تصمیم گرفت به ایران برگردد و مبارزه خود را علیه رژیم شاه و عمال فاسدش ادامه دهد. شهید واحدی که عمری را در انتظار یک رهبر مخلص و متدین طی کرد و از وضعیت اجتماعی و سیاسی دوران خود دل خونی داشت، فرصت را غنیمت شمرد و بی‌آنکه لحظه‌ای تردید به دل راه بدهد، تصمیم گرفت با شهید نواب صفوی برگردد و تحصیلات خود را در قم ادامه بدهد و در عین حال حوزه علمیه قم را به سنگر مبارزه علیه رژیم پهلوی تبدیل کند.

شهید واحدی از بی‌تفاوتی اکثر روحانیون به مسائل سیاسی به‌شدت رنج می‌برد و احساس می‌کرد باید برای آگاه کردن طلبه‌های جوان کاری کرد. از نظر او نخستین وظیفه روحانیت قیام علیه ظلم و پیروی از سیره رسول‌الله(ص) و ائمه اطهار(ع) در جهت اصلاح امور مسلمین بود. بنابراین با شور و غیرتی کم‌نظیر و با سخنرانی‌های آتشین تلاش کرد طلاب جوان را متوجه وظیفه اصلی خود که آگاهی‌بخشی به توده مردم بود، سازد و آنان را به مقابله با ظلم و ذلتی که رژیم شاه بر کشور تحمیل کرده بود، برانگیزد. او همواره فریاد برمی‌آورد که سکوت حوزه در برابر قوانین و اعمال ضداسلامی رژیم پهلوی، گناهی نابخشودنی است و رژیم را به ادامه فساد، بیگانه‌پرستی و به باد دادن سرمایه‌های ملی و انسانی ترغیب می‌کند. او سکوت در برابر ظلم و فساد را برنمی‌تابید و از همین روی همواره در پی فرصتی بود تا ضرب شستی را به رژیم نشان دهد.

این فرصت هنگامی که شاه تصمیم می‌گیرد جنازه پدرش را به قم بیاورد و دور ضریح مطهر حضرت معصومه(س) طواف بدهد و علمای قم را وادار سازد بر جنازه او نماز بگزارند، به دست می‌آید. شهید واحدی فرصت را مغتنم می‌شمارد و به همه علما و طلاب هشدار می‌دهد اگر در روز تشییع جنازه رضاخان به خیابان بیایند، خودشان مسئول خونشان خواهند بود. کسانی که با منش شهید واحدی آشنا بودند می‌دانستند این هشدار بسیار جدی است و لذا در روز موعود، غیبت روحانیون و طلاب به‌خوبی مشهود بود و هیچ‌یک از روحانیون هم بر جنازه رضاشاه نماز نگزارد. رژیم ناچار می‌شود برای اینکه آبروی او بیش از این نرود، به عده‌ای از خدمه‌ها و زیارت‌خوان‌های حرم لباس روحانیت بپوشاند که در این کار هم موفق نمی‌شود.

پس از ترور هژیر توسط شهید سیدحسین امامی و اوج گرفتن مبارزات آیت‌الله کاشانی علیه انگلیس، شهید واحدی برای حضور پررنگ‌تر در این مبارزات از قم به تهران مهاجرت و همکاری با فداییان اسلام را به رهبری شهید نواب صفوی آغاز می‌کند و به زودی به مرد شماره ۲ فداییان اسلام تبدیل می‌شود.

شهید نواب صفوی بسیار به وی اعتماد و اعتقاد داشت و در تصمیمات بزرگ همواره با او مشورت می‌کرد و گاهی به دیگران که از او سؤالاتی داشتند می‌گفت برای گرفتن پاسخ به شهید واحدی رجوع کنند. شهید عبدالحسین واحدی سخنران برجسته‌ای بود و در اغلب گردهمایی‌های فداییان اسلام به سخنرانی می‌پرداخت و زمانی که نواب در زندان بود با سخنان آتشین خود همه را ترغیب می‌کرد که برای آزادی او تلاش کنند. او مدیر لایقی بود و می‌توان گفت اغلب برنامه‌های فداییان اسلام را وی طراحی می‌کرد، از جمله کارهای برجسته او راه‌اندازی گروه تحقیق و بررسی اخبار و تشکیل انتظامات بود. گروه انتظامات، کلاه‌پوست بر سر می‌گذاشتند، لباس‌های متحدالشکل می‌پوشیدند و بازوبند سبز رنگی با شعار «لا اله الا الله» به بازو می‌بستند.

در روز ۱۱ اسفند سال ۱۳۲۹ فداییان اسلام گردهمایی باشکوهی را در مقابل مسجد شاه برگزار می‌کنند. در این گردهمایی شهید عبدالحسین واحدی بیش از دو ساعت سخنرانی می‌کند و جنایت‌ها و خیانت‌های رژیم پهلوی را برمی‌شمرد و دولت‌های انگلستان، روسیه و امریکا را به دخالت در امور داخلی ایران محکوم می‌کند و فریاد برمی‌آورد که نفت ایران متعلق به مردم ایران است و هیچ بیگانه‌ای حق تصرف آن را ندارد. او به مردم گوشزد می‌کند هیچ‌یک از نمایندگان مجلس نماینده واقعی آنها نیستند. دولت رزم‌آرا احکام اسلام را نمی‌شناسد و قادر به اجرای آن نیست و در پایان هم اعلام می‌کند اگر رزم‌آرا تا سه روز دیگر برکنار نشود، فداییان اسلام او را از سر راه برخواهند داشت. این تهدید پس از چند روز عملی و رزم‌آرا توسط شهید خلیل طهماسبی ترور می‌شود. پس از مرگ رزم‌آرا، مجلس به سرعت و به‌رغم میل خود لایحه ملی شدن صنعت نفت را به تصویب می‌رساند.

در سال ۱۳۳۴، دولت حسین علاء در پی آن است که با امضای پیمان نظامی ـ اقتصادی سنتو، منافع مردم ایران و کشورهای اسلامی را به خطر بیندازد. فداییان اسلام در این باره به علاء هشدار می‌دهند، اما او اعتنا نمی‌کند. فداییان اسلام به مظفرعلی ذوالقدر مأموریت می‌دهند علاء را ترور کند. او در مسجد شاه، علاء را که برای شرکت در مجلس ختم مصطفی کاشانی، فرزند آیت‌الله کاشانی شرکت کرده بود مورد هدف قرار می‌دهد، اما علاء جان سالم به در می‌برد. ذوالقدر دستگیر می‌شود و زیر شکنجه‌ها تاب نمی‌آورد و اعضای برجسته و کادر رهبری فداییان اسلام را لو می‌دهد. شهید عبدالحسین واحدی پس از ترور نافرجام علاء برای تکمیل مأموریت ذوالقدر به اهواز می‌رود، اما شناسایی، دستگیر و به تهران اعزام می‌شود. در تهران پس از درگیری لفظی به ضرب گلوله کلت کمری آزموده به شهادت می‌رسد، اما رژیم شایعه می‌کند او در حین فرار هنگام انتقال از اهواز به تهران کشته شده است.

بهمن ۱۳۳۱. شهید سیدعبدالحسین واحدی در کنار شهیدان نواب صفوی و خلیل طهماسبی